

آنتونی گیدنز در ۱۸ ژانویه ۱۹۳۸ در «دمونتون» لندن متولد شد. از سال ۱۹۶۱، یعنی در سن ۲۳ سالگی، به تدریس در دانشگاه‌ها مشغول شد. اکنون او از پرنفوذترین و مهم‌ترین نظریه‌پرداز اجتماعی انگلستان و جهان در دوره معاصر به‌شمار می‌آید و بیش از ۳۵ عنوان کتاب دارد که به ۳۵ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. گیدنز در ۱۸ دانشگاه معتبر جهان، از جمله در آمریکا، فرانسه و انگلیس تدریس کرده است (گیدنز، ۱۳۸۴).

در این بررسی گیدنز به‌عنوان یکی از جامعه‌شناسان برجسته در دوره معاصر معرفی شده است که دیدگاه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک و جدید را که تاکنون بر دو حوزه خرد یا کلان (کنش یا ساختار) تأکید داشته‌اند، مطرح می‌کند. او سعی دارد با آشتی دادن این تأکیدات متفاوت، دیدگاه تلفیقی خودش را که آمیزه‌ای از خرد و کلان یا پیوند «کنش» با «ساختار» است، به‌عنوان یک موضع مقبول‌تر در جامعه‌شناسی اعلام کند. این ایده اساساً در «نظریه ساخت‌یابی» او نمایان است. در ادامه می‌کوشیم مروری هر چند گذرا بر نظرات او درباره جهانی شدن، مدرنیته و هویت شخصی، بازاندیشی و تلقی خاص او از جامعه‌شناسی داشته باشیم. در پایان هم به نقدهای برخی از جامعه‌شناسان به نظرات و دیدگاه‌های او پرداخته‌ایم.

اشاره

انسان‌ها مانند اشیای بی‌جان در طبیعت نیستند، مطالعه رفتار ما به‌طور کلی از بعضی لحاظ با مطالعه پدیده‌های طبیعی بسیار فرق دارد.

دور کیم بر این موضع که با پدیده‌های اجتماعی باید مثل اشیای برخورد کرد، اصرار دارد و به جنبه‌های مشترک علوم طبیعی و جامعه‌شناسی اهمیت می‌دهد. اما گیدنز می‌گوید: این دیدگاه هر چند هم فراگیر باشد، مردود است. زیرا علوم طبیعی با جامعه‌شناسی تفاوت‌هایی دارند. هیچ پدیده اجتماعی رانمی‌توان به وسیله قوانین ثابت اداره کرد.

از طرف دیگر، کسانی که با رویکرد علوم طبیعی به جامعه‌شناسی نگاه می‌کنند، جامعه‌شناسی را از مقوله تاریخ جدا می‌دانند اما گیدنز چنین نظری ندارد. در عین حال، او در برابر اینکه علوم اجتماعی از علوم طبیعی به‌شدت متفاوت هستند نیز موضع مخالفی دارد. زیرا معتقد است از یک جهت این دو گونه علم دارای منطق مشابهی هستند و منافع یکسانی دارند و از جهت دیگر این‌طور نیستند (مولان، ۱۳۸۱: ۱۶۸).

جامعه‌شناسی گیدنز، نوعی جامعه‌شناسی هدفمند است که نتایج و کارکردهای ملموس دارد و به مسائل واقعی زندگی شهروندان در جامعه جدید می‌پردازد. به نظر او، جامعه‌شناسی به

معلمان اجتماعی با اندیشه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک و به‌ویژه بنیان‌گذاران این حوزه کمابیش آشنایی دارند. اما با توجه به سرعت تغییر و تحولات در حوزه اندیشه‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی از یک سو، و ظهور چهره‌های شاخص و نظریه‌پردازان جدید از سوی دیگر، کمتر امکان یا فرصت آشنایی با آرا و اندیشه‌های جامعه‌شناسان برجسته معاصر را داشته‌اند. از این رو مجله «رشد آموزش علوم اجتماعی» تلاش خواهد کرد در هر شماره به معرفی آرا و نظرات یکی از جامعه‌شناسان برجسته معاصر بپردازد. اولین مطلب از این مجموعه به معرفی **آنتونی گیدنز**، به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز اجتماعی معاصر اختصاص یافته است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی، آنتونی گیدنز

تلقی خاص گیدنز از جامعه‌شناسی

گیدنز از موضع کسانی که می‌خواهند جامعه‌شناسی مانند یک علم طبیعی باشد و علوم طبیعی را معتبر می‌دانند، انتقاد می‌کند. البته در عین حال می‌گوید: جنبه‌های عینی علوم طبیعی با مطالعه رفتار اجتماعی انسان بی‌ارتباط نیست. اما چون

جامعه‌شناسی آنتونی گیدنز

علی اصغر اکرمی

کارشناس ارشد رشته جامعه‌شناسی و دبیر دبیرستان‌های شهرستان ابرکوه



گیدنز

از موضع
کسانی که
می خواهند
جامعه‌شناسی
مانند یک علم
طبیعی باشد و
علوم طبیعی را
معتبر
می دانند، انتقاد
می کند. البته
در عین حال
می گوید:
جنبه‌های
عینی علوم طبیعی
با مطالعه
رفتار اجتماعی
انسان بی ارتباط
نیست

نظریه ساخت‌یابی

از نظر گیدنز، مهم‌ترین کلید برای فهم دگرگونی‌های علوم اجتماعی، پرداختن به کنش انسانی و ساخت اجتماعی است. هر تحقیقی در حوزه علوم اجتماعی باید به نوعی به دنبال بیان رابطه بین عاملیت و ساختار باشد. اما کلاسیک‌های جامعه‌شناسی بر یکی از این دو (کنش یا ساختار) تأکید داشته‌اند و یکی را عامل تعیین‌کننده دانسته‌اند، در حالی که نظریه ساخت‌یابی ترکیبی از این دو زمینه است (گیدنز، ۱۳۸۴).

گیدنز معتقد است در تبیین ساختارها باید نقش کنشگران را مدنظر قرار دهیم. نظریه اجتماعی به این نقطه رسیده است که باید اندیشه فاعل بودن انسان‌ها را بپذیرد و در بررسی ساختارها، برای جایگاه انسان‌ها و کنش آن‌ها، شأن و جایگاهی قائل شود. به نظر گیدنز، تأکید صرف بر ساختارها باعث نگاهی شیء‌گونه به انسان‌ها می‌شود. لذا عینیت ساختارها و فاعل بودن انسان‌ها از عناصر بنیادی ساخت‌یابی در نظریه گیدنز است (پارکر، ۱۳۸۳). نظریه ساخت‌یابی از نظر کارایی مثل یک نظریه درباره موسیقی است. نظریه پرداز موسیقی، قبل از مطالعه هر سبک خاص، باید از اصول عام و کلی تدوین و تصنیف موسیقی آگاهی داشته باشد. نظریه پرداز اجتماعی هم باید از مفهوم اصول عام و

خودشناسی کمک می‌کند. شناخت ما را از دنیای روابط اجتماعی بهتر می‌کند، چشم‌اندازهای جدیدی را می‌گشاید و امکانات آزادی انسان را افزایش می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۴).

رکس، در بررسی خود از جامعه‌شناسی معاصر بریتانیایی، استدلال می‌کند که گیدنز به جامعه‌شناسی جنبه فلسفی داد. خود او معتقد است بدون داشتن سررشته‌ای در بحث‌های فلسفی، نمی‌توان کار مؤثری در علوم اجتماعی انجام داد اما در عین حال معتقد است، اینکه علوم اجتماعی باید نسبت به فلسفه هوشیاری داشته باشد به این معنی نیست که باید در فلسفه محو شود؛ بلکه باید حول موضوعات تجربی به گردش درآید (مولان، ۱۳۸۱: ۱۶۲).

جامعه‌شناسی، آن‌گونه که گیدنز مطرح کرده است، چند ویژگی دارد:

- ۱ از انحصارگری رهاست؛
 - ۲ با تاریخ پیوند دارد؛
 - ۳ با پرسش‌های جهان امروز مرتبط است؛
 - ۴ با زندگی واقعی شهروندان در جامعه جدید ارتباط دارد؛
- به طوری که گیدنز این علم را مختص جامعه جدید می‌داند (آزادارمکی، ۱۳۸۱: ۲۷۷).



مدرنیته از نظر گیدنز

گیدنز به جای پست‌مدرنیسم از مدرنیته متأخر سخن می‌گوید. او آینده نامعلومی را برای مدرنیته ترسیم می‌کند که در آن، از سویی تردید و تشویق مشکل می‌آفریند و از سوی دیگر اشکال جدید آزادی و عاملیت پدید می‌آیند. در این عرصه، عامل می‌تواند آزاد از جبر غیر عقلانی و احساسی، به‌طور عقلانی سنت‌های گذشته را بازسازی و باز ترکیب کند و نظم اجتماعی جدیدی به‌وجود آورد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۶).

گیدنز تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از جوامع دارد: سنتی، مدرن اولیه و مدرن متأخر. به‌طور کلی تا دوره انقلاب صنعتی را دوره سنتی، از انقلاب صنعتی تا سال ۱۹۶۰ را دوره مدرنیته اولیه، و از سال ۱۹۶۰ به بعد را دوره مدرنیته متأخر می‌نامد. به‌نظر گیدنز ما در عصر پست‌مدرنیسم زندگی نمی‌کنیم. او ویژگی‌هایی را که نظریه‌پردازان به پست‌مدرنیسم نسبت می‌دهند، می‌پذیرد اما معتقد است این ویژگی‌ها به معنای پایان دوران مدرن نیست بلکه نشانه تشدید و تکامل مدرنیته است. او مدرنیته متأخر را فاز دوم مدرنیته می‌داند و شکاف میان جامعه صنعتی و فراصنعتی را نمی‌پذیرد. می‌گوید جامعه فراصنعتی، همان جامعه صنعتی پیشرفته است. مهم‌ترین تقابل برای او، تقابل بین فرهنگ سنتی و پسا‌سنتی است (گیدنز، ۱۳۸۴).

گیدنز عقیده دارد که جهان نوین و معاصر مدرن است و مدرن‌تر از اوایل قرن بیستم اما نه به این معنی که دیگر سنتی وجود ندارد و مردم به اعتقادات اجدادشان امید ندارد. او گاهی فقط «مابعد سنتی» را به کار می‌برد و بر این باور است که جهان مدرن مرگ سنت‌ها را به بار نمی‌آورد، بلکه سنت‌ها را به منزله بسترهای تصمیم‌گیری و جایگزین معرفت، ارزش و اخلاق به کار می‌گیرد (پیرسون، ۱۳۸۰).

گیدنز برای خلق تصویری همسو با تصویرهای اندیشمندان کلاسیک، مثل وبر، و ایده قفس آهنین او در مورد جامعه جدید، جهان نوین را به صورت یک «گردونه خردکننده»^۲ توصیف می‌کند. این واژه برای اشاره به «لوح نوگرایی» به کار می‌رود. گیدنز این ادعا را قبول ندارد که جهان نوین وارد عصر مابعد نوین شده است. گردونه خردکننده را به لکوموتیوی تشبیه می‌کند که قدرتمند و سرکش است و تمام بشر می‌تواند سوار آن شود، ولی هر آن امکان دارد کنترل آن را از دست بدهیم. این گردونه هر کسی را که در برابرش مقاومت کند، درهم می‌کوبد. گاهی هم منحرف می‌شود و اصلاً قابل پیش‌بینی نیست. این گردونه مسیر واحدی را طی نمی‌کند و از اجزای متعارضی تشکیل شده است (ریترز، ۱۳۷۷: ۷۶۶).

کلی ساخت جامعه و تشکیل آن تصویری داشته باشد تا زندگی اجتماعی در هر دوره تاریخی برایش قابل فهم شود. گیدنز این نظریه را از متن نظریه‌های مربوط به جمع و فرد به وجود می‌آورد و زمینه مشترکی را بین نظریات خرد و کلان پیدا می‌کند تا نظریه ساخت‌یابی را تدوین کند (استونز، ۱۳۷۹: ۴۲۳).

در این راستا او می‌گوید: مفهوم ساخت به خودی خود کاربردی برای جامعه‌شناسی ندارد. شناخت ما از تأثیرات جهان اجتماعی، در تکامل و کنش‌های روزمره انسان‌ها نهفته است. مردم بدون تفکر آگاهانه کارشان را انجام می‌دهند. جهان اجتماعی مثل قواعد زبان است. مردم قواعد دستور زبان را برای تعامل به کار می‌برند، ولی نیازی به جزئیات آن ندارند و در ضمن صحبت ناخواسته قواعد زبان را باز تولید می‌کنند (پیرسون، ۱۳۸۰).

نظریه ساخت‌یابی رساترین کوشش در زمینه تلفیق مسائل خرد و کلان است. به قول گیدنز نمی‌توان ادعا کرد که ساختار، کنش را تعیین می‌کند یا برعکس. هر چند نظریه او تلفیقی است ولی تأثیر مارکس در او نیرومند است. نظریه ساخت‌یابی در حقیقت بسط بیان تلفیقی مارکس است که می‌گوید: «انسان‌ها تاریخ خودشان را می‌سازند، ولی نه آنچنان که خودشان دوست دارند. آن‌ها تاریخ را تحت شرایط دلخواهشان نمی‌سازند، بلکه تحت شرایطی این کار را انجام می‌دهند که مستقیماً در برابرشان وجود دارد و از گذشته به آن‌ها منتقل شده است.» انسان‌ها در عین اینکه خالق شرایطاند، تحت شرایطی هم واقع شده‌اند. لذا از دید او تمایز میان خرد و کلان جایز نیست (ریترز، ۱۳۷۷: ۶۰۰).

نظریه ساخت‌یابی گیدنز از دو مکتب کارکردگرایی و کنش متقابل عبور می‌کند و به دیدگاه تلفیقی می‌رسد و بر تقابل تاریخی خرد و کلان یا کنش و ساخت خط بطلان می‌کشد (ریترز، ۱۳۷۷: ۴۴۶).

اهمیت نظریه ساخت‌یابی گیدنز این است که به نتیجه‌های بدبینانه‌ای که ناظر بر ناتوانی انسان در دگرگونی زندگی مدرن هستند، منتهی نمی‌شود و کنشگران در آن بی‌قدرت نیستند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۲).

ناگفته نماند که ساخت‌یابی با «ساخت‌گرایی» تفاوت دارد. در دیدگاه ساختارگرایی، کنشگر فردی یا عوامل انسانی درون ساختار در شکل‌گیری ساختار چندان نقشی ندارند و غالباً تحت تأثیر ناخودآگاه ساختارها، به الزام‌ها و تکالیف ساختاری‌شان عمل می‌کنند. حال آنکه در نظریه ساخت‌یابی گیدنز، عوامل انسانی هر چند در چارچوب ساختارها و تا اندازه‌ای تحت الزام قواعد ساختاری عمل می‌کنند اما در تغییر، تکمیل و حتی ساخت ساختارهای نو می‌توانند نقش داشته باشند (پارکر، ۱۳۸۳: ۲۵).

از نظر وی هویت فرد امری در حال ساخته شدن است و ساخته شدن آن پایانی ندارد. چون فرد مدام دانش و اطلاعات خویش را در راه تعریف و نظم دادن دوباره به فعالیت‌ها و هویتش و چگونگی بازنمایی این هویت در جهان صرف می‌کند و به همین دلیل هویت حالت بازتابی دارد و در نتیجه ایستا نیست. گیدنز بین هویت شخصی و اجتماعی تفاوتی قائل نشده و معتقد است که هویت شخصی به علت آنکه در جریان زندگی در اجتماع ساخته می‌شود، خود نوعی

هویت اجتماعی است ولی هویت افراد در جامعه مدرن ثابت نیست. افراد هر روز در حال ساختن هویتی جدید هستند تا در صورت لزوم بتوانند هویت جدید خود را بروز دهند و در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، هویت‌های مختلفی از خود به نمایش بگذارند. در دنیای امروز، نمای ظاهری به‌صورت یکی از عناصر مرکزی درآمدہ است که افراد به‌صورت بازتابی از خود ارائه می‌دهند. کردار افراد به شدت تحت تأثیر کثرت‌یابی محیط‌های گوناگون قرار گرفته است. این امر باعث خرد شدن فرد می‌شود و به‌صورت خودهای متعدد در جامعه درمی‌آید. به‌علاوه به بحران هویت فرد می‌انجامد (گیدنز، ۱۳۷۸).

مدرنیته از نظر گیدنز به فرایندی منجر می‌شود که آن را «دوری‌گزینی» می‌نامند؛ بدین معنا که روابط اجتماعی دیگر به محل‌های خاص وابسته نیست. روابط با کسانی که حضور فیزیکی ندارند، بیش از پیش به‌صورت ویژگی جهان مدرن درمی‌آید. مدرنیته همچنین شامل فرایند معروف به «نهفتگی‌زدایی» است. این فرایند متضمن خارج ساختن روابط اجتماعی از زمینه‌های محلی کنش متقابل و نوسازی آن‌ها در پهنه‌های نامحدود زمانی-مکانی است (کیویستو، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

گیدنز برای مدرنیته چهار خطر احتمالی تشخیص می‌دهد: نخستین خطر احتمالی، توانایی بیشتر صاحبان قدرت در نظارت بر کنترل اطلاعات و زیر نظر گرفتن مردم است. دومین خطر احتمالی، افزایش سریع قدرت نظامی است که با صنعتی شدن جنگ به‌وجود آمده است. سومین خطر احتمالی با سقوط بالقوه نظام‌های رشد اقتصادی رابطه دارد که این خطر با چهارمین خطر، یعنی امکان بالقوه زوال یا فاجعه زیست‌بومی مرتبط است ولی گیدنز تسلیم بدبینی نمی‌شود و این خطر را بالقوه می‌داند نه اجتناب‌ناپذیر (کیویستو، ۱۳۷۸: ۲۰۶).

تمثیل گردونه خردکننده از اعتقادات کهن هندیان به عاریت گرفته شده است. این گردونه بت را حمل می‌کرده و کسانی را از شدت علاقه به آن نزدیک می‌شده‌اند، زیر چرخ‌های خود له می‌کرده است. این تمثیل به این واقعیت اشاره دارد که جهانی شدن، فرایندی تناقض‌آمیز، نابرابر و سرشار از خطر و فرصت است. جهانی شدن از نظر او ترکیبی از اضطراب و رهایی و آمیزه‌ای از آزادی‌ها و عدم اطمینان‌ها (مثل بحران هویت) است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۴۲).

هویت در جامعه مدرن

به نظر گیدنز در جوامع مدرن، «هویت شخصی» اهمیت فزون‌تری می‌یابد. همه انسان‌ها باید در جوامع مدرن به سؤالات مهمی در مورد هویت پاسخ دهند و ناگزیر در طول زندگی به انتخاب‌های مهمی دست می‌زنند. در جوامع سنتی کم و بیش نقش‌های ثابتی برای افراد تعریف می‌شد، اما در جوامع مدرن، انسان باید خود نقش‌هایش را بسازد. یکی از عوامل مهمی که گیدنز بر آن تأکید دارد، رسانه‌های جمعی هستند که گزینه‌های انتخاب ما را مشخص و سبک‌های زندگی را به ما معرفی می‌کنند. در جهان مدرن، هویت شخصی پروژه‌ای بازاندیشانه می‌شود و ما دائماً هویت خود را خلق و تصحیح می‌کنیم. اینکه «چه کسی هستیم و چرا این شدیم» را دائماً مرور می‌کنیم. هویت ما، برخلاف گذشته که عادت‌ها و سنت‌ها آن را شکل می‌داد، در جامعه مدرن باید دائماً طراحی شود و این زمینه را برای شک و احساس پوچی فراهم می‌کند ولی در عین حال امکان انتخاب سبک زندگی را هم برای ما بیشتر فراهم می‌کند (گیدنز، ۱۳۸۴).

اگر در جامعه ماقبل مدرن، رابطه من با جامعه، یا به عبارت دیگر، هویت اجتماعی من با سنت و روابط خویشاوندی و محلی احاطه شده بود، اکنون این رابطه بسیار مبهم شده است. من دیگر ساکن محل تولد خویش نیستم. نام خانوادگی‌ام، نامم و هر نوع رابطه خویشاوندی خاصی، برای خوانندگان این متن معنایی ندارد. در اینجا فقط من اسمی بر کاغذ هستم، در جای دیگری نشانی اینترنتی و در جایی دیگر فقط شماره بیمه در رایانه دولتی. هویت اجتماعی من از آن بسترها، اجتماعات و انتظاراتی که زمانی دانش تو و من را درباره اینکه من کی هستم و چه‌طور زندگی می‌کنم، محدود و مشخص کرده بود، امروز قطع شده است. امروز من مسئول هویت خویشم. هویت من با ارجاع خارجی مشخص نمی‌شود. هویت من تصویری سیال است در محیط‌های نهادی و اجتماعی پیچیده نظام فرهنگی جهانی (پیرسون، ۱۳۸۰).

نظریه
ساخت‌یابی در
حقیقت بسط
بیان تلفیقی
مارکس است
که می‌گوید:
«انسان‌ها تاریخ
خودشان را
می‌سازند،
ولی نه آنچه‌شان
که خودشان
دوست دارند.
آن‌ها تاریخ را
تحت شرایط
دلخواهشان
نمی‌سازند، بلکه
تحت شرایطی
این کار را
انجام می‌دهند
که مستقیماً در
برابرشان وجود
دارد و از گذشته
به آن‌ها منتقل
شده است.»
انسان‌ها در عین
اینکه خالق
شرایط‌اند، تحت
شرایطی هم
واقع شده‌اند

بازاندیشی

شکل زمان و مکان است. او می‌گوید: من جهانی شدن را چونان کنش از راه دور تعریف می‌کنم. او جهانی شدن را نه تنها به ایجاد نظام‌های پهن دامنه، بلکه به تغییر شکل بافت‌های محلی و حتی شخصی تجربه اجتماعی مربوط می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۲)

انتقادات

■ **مارگرت آرچر** آمیختن سطوح خرد و کلان را کار درستی نمی‌داند و معتقد است، جامعه‌شناسان برای تحلیل مسائل مهم علوم اجتماعی باید «ساخت» و «عامل» را از هم تمیز دهند.

■ برخی می‌گویند گیدنز شخص را «خودسالار» می‌پندارد. به نظر آن‌ها شخص بسیار کمتر از میزانی که گیدنز می‌گوید، بر خود مسلط است (گیدنز، ۱۳۸۴).

■ **یان کرایب** عقیده دارد، تصویری که گیدنز از جهان نوین در تمثیل گردونه خردکننده ارائه می‌دهد، چندان با نظریه ساخت‌یابی او جور در نمی‌آید. زیرا او در نظریه ساخت‌یابی بر قدرت عوامل انسانی تأکید دارد، ولی در تمثیل گردونه خردکننده، دنیای نوین، به منزله لکوموتیوی تصویر شده است که همه سوار بر آن هستند؛ به گونه‌ای که ترمز و کنترلش دست انسان‌ها نیست. گویی انسان‌ها بر ساخته و تابع شرایط نوین هستند و اختیاری از خود ندارند. در این تمثیل از جهان نوین، به خلاقیت و فعالیت انسان‌ها بهایی داده نمی‌شود (ریترز، ۱۳۷۷: ۷۶۶).

■ **تورنو** می‌گوید: بر اساس شواهد متعدد و قوی می‌توان ادعا کرد که «خود» به‌عنوان پروژه‌های بازاندیشانه، سابقه‌های طولانی در تاریخ دارد و بازاندیشی فرد چیز جدیدی نیست (گیدنز، ۱۳۸۴).

■ **یان کرایب** معتقد است، نظریه ساخت‌یابی گیدنز در مورد جامعه در مقام یک نظریه، حرفی برای گفتن ندارد. نظریه او به‌عنوان نظریه‌ای کامل و جامع درباره عمل، از همان ابتدا از امکان تبیین‌های مربوط به جامعه طفره می‌رود. گفته‌های او درباره عالم اجتماع و عوامل تشکیل دهنده آن بسیار کلی است و مستقیماً ما را به جایی نمی‌رساند.

■ **توصیف گیدنز** در مورد مدرنیته ما را به این نتیجه می‌رساند که گویی مدرنیته، فرایندی ناگزیر است و سر و کار ما بیشتر با نظام‌های انتزاعی است تا با مناسبات ملموس و واقعی.

■ **انتقاد دیگر** به گیدنز این است که ساختار را مربوط به قواعد کنش می‌داند. در این صورت چگونه می‌توان اصول ساختاری رابطه دولت-اقتصاد یا تبدیل پول به سرمایه را بررسی کرد؟ در واقع، اگر کارمان را با کنش اجتماعی آغاز کنیم، نمی‌توانیم محدودیت‌های کنش و ساختار اجتماعی را درک کنیم. بنابراین، ساختار هم مقیدکننده است و هم تابع خواسته‌کنشگر (کرایب، ۱۳۷۸).

یکی دیگر از مفاهیم محوری در اندیشه گیدنز، «بازاندیشی»^۲ است. به نظر او در نظم پساسنتی، هویت شخصی بازاندیشی می‌شود و انسان‌ها دائماً هویت خود را خلق و تصحیح می‌کنند. بازاندیشی در یک جمله بدین معناست: «بازاندیشی فرایند تعریف و بازتعریف خود از طریق مشاهده و بازتاب اطلاعات روان‌شناختی و اجتماعی درباره مسیرهای ممکن زندگی است. حتی سنت‌ها هم در جهان مدرن بازاندیشی می‌شوند و دوباره در جریان زندگی فرد قرار می‌گیرند» (گیدنز، ۱۳۸۴).

به قول گیدنز، همه چیز در معرض بازاندیشی است، حتی خود بازاندیشی. بازاندیشی گرایش به تغییر این جهان دارد و آن را از خصائص اصلی زندگی اجتماعی می‌داند. حتی بدن هم در معرض انواع رژیم‌ها (رژیم‌های غذایی و برنامه ورزشی) است (ریترز، ۱۳۷۷: ۷۷۱).

به نظر گیدنز، نوگرایی تبعات مثبت و منفی را با هم دارد. تهدید بی‌معنایی شخصی بر آن مسلط و بسیاری از پدیده‌های معنی‌دار از زندگی جدا و سرکوب می‌شوند. اما بازاندیشی روزافزون احتمال بازگشت به معناهای سرکوب شده را فراهم می‌کند. گیدنز به برکت بازاندیشی پیش‌بینی می‌کند که دوباره قضایای اخلاقی نمود پیدا خواهند کرد (ریترز، ۱۳۷۷: ۷۷۲).

جهانی شدن

به اعتقاد گیدنز، تلقی صرفاً اقتصادی از جهانی شدن، دیدگاه تنگ‌اندیشانه‌ای است. جهانی شدن را باید در وهله اول پدیده‌ای غیراقتصادی دانست. کوتاه‌ترین تعریف او از جهانی شدن چنین است: «فرایند وابستگی روزافزون ما به یکدیگر».

او برخلاف برخی نظریه‌پردازان، جهانی شدن را صرفاً غربی شدن، مورد سلطه جهان توسعه‌یافته واقع شدن، آمریکایی شدن، ادغام شدن در اقتصاد جهانی یا بازار آزاد نمی‌داند. بسیاری از اندیشمندان که نگاهی منفی به جهانی شدن دارند، تعریف‌هایی تک‌بعدی از جهانی شدن دارند. تلقی گیدنز از جهانی شدن مثبت است.

مهم‌ترین انتقاد از جهانی شدن، نابرابر سازی روزافزون آن است؛ در حالی که گیدنز جهانی شدن را فرایندی برابر ساز در جهانی نابرابر می‌داند. حتی جنبش ضدجهانی شدن را از پیامدهای جهانی شدن می‌داند که به عدالت جهانی کمک می‌کند. گیدنز جهانی شدن را استعمار معکوس می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۴).

گیدنز معتقد است جهانی شدن تنها پدیده‌ای اقتصادی نیست و با «نظام جهانی» یکی نیست. جهانی شدن در واقع تغییر

پی‌نوشت‌ها

1. Structuration
2. Juggernaut
3. Reflexive

منابع

۱. آزادارمکی، تقی. نظریه‌های جامعه‌شناسی. انتشارات صدوسیمیا. تهران. چاپ دوم. ۱۳۸۱.
۲. استونز، راب. متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. ترجمه مهرداد میردامادی. نشر مرکز. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۹.
۳. پارکر، جان. ساختار بندی. ترجمه امیرعباس سعیدی پور. انتشارات آشیان. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۳.
۴. پیرسون، کریستوفر. معنای مدرنیته. ترجمه علی اصغر سعیدی. انتشارات کویر. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۰.
۵. ریترز، جورج. نظریه جامعه‌شناسی در دوره معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. انتشارات علمی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۷.
۶. کرایب، یان. نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی از پارسنز تا هابرماس. ترجمه محبوبه مهاجر. انتشارات سروش. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.
۷. کیویستو، پیتر. اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. نشر نی. تهران. ۱۳۷۸.
۸. گیدنز، آنتونی. تجدد و تخصص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید. ترجمه ناصر موفقیان. نشر نی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.
۹. گیدنز، آنتونی. فراسوی چپ و راست. ترجمه محسن ثلاثی. انتشارات علمی. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۲.
۱۰. گیدنز، آنتونی. چشم‌اندازهای جهانی. ترجمه محمدرضا جلالی‌پور. انتشارات طرح‌نو. تهران. چاپ دوم. ۱۳۸۴.
۱۱. مولان، باب. نظر جامعه‌شناسان در مورد جامعه‌شناسی. ترجمه یوسف نراقی. انتشارات اطلاعات. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۱.